

زندگی که گریخت

(گزیده داستانهای کوتاه)

نوشته جلال آل احمد

به انتخاب محمدرضا سرشار



گروه کتاب ایران

سرشناسه	آل احمد، جلال، ۱۳۵۲-۱۳۴۸.
عنوان و نام پدیدآور	زندگی که گریخت (گزیده داستان‌های کوتاه) / نوشته جلال آل احمد؛ به انتخاب محمدرضا سرشار.
مشخصات نشر	تهران: موسسه نمایشگاه‌های فرهنگی ایران، نشر تکا، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	۳۲۸ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۵۰-۰۵۷-۲
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	رهگذر، رضا، ۱۳۳۲ -
رده بندی کنگره	ب ۱۳۸۹ ۱۲ / آ ۷۹۳۱ PIR
رده بندی دیویی	۸ ۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۲۱۲۰۹۲۲

زندگی که گریخت	
• ناشر:	توسعه کتاب ایران (تکا)
• مولف:	جلال آل احمد به انتخاب محمدرضا سرشار
• ویراستار:	یوسف رخسار
• نوبت چاپ:	اول/۱۳۹۲
• شمارگان:	۲۰۰۰ نسخه
• شابک:	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۵۰ - ۰۵۷ - ۲
• طراحی متن و جلد:	امینان گرافیک
• لیتوگرافی، چاپ، صحافی:	بیست و ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران



توسعه کتاب ایران

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

فروشگاه و مرکز پخش: تهران - خیابان انقلاب - بین فلسطین و صبای جنوبی - ساختمان ۱۰۸۰

تلفن: ۶۶۴۱۵۲۷۱ و ۶۶۴۱۵۵۴۱ و ۶۶۹۶۵۵۸۰ - دورنویس: ۶۶۴۱۵۴۹۸

مؤسسه نمایشگاه‌های فرهنگی ایران - کد پستی: ۱۳۱۵۷۷۳۴۱۱

این اثر با حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

به چاپ رسیده است.

سید جلال آل احمد در یازدهم آذر ۱۳۰۲ در محله پانچار تهران، در خانواده‌ای روحانی، چشم به جهان گشود. او ششمین فرزند از هشت فرزند پدر و مادرش بود.

پس از به پایان رساندن دوران دبستان، پدرش مایل به ادامه تحصیل او نبود. اما جلال، پنهان از چشم او، در کلاسهای شبانه دارالفنون اسم نوشت؛ و سرانجام موفق به گرفتن دیپلم متوسطه شد.

در سال ۱۳۲۲ به اصرار پدر، برای تحصیل علوم دینی، عازم نجف اشرف شد. اما دیری نگذشت، که - به تعبیر خود - «کله خورده و کلافه»، به ایران برگشت.

او که در دوران تحصیل، با اندیشه‌های ضد دینی احمد کسروی آشنا و به آنها متمایل شده بود، به تدریج از اسلام فاصله گرفت. به گونه‌ای که در سال ۱۳۲۲، به عضویت حزب توده درآمد. این درحالی بود که پس از بازگشت از نجف، در دانشسرای عالی به تحصیل اشتغال یافته بود.

وی در سال ۱۳۲۵، تحصیلات خود در دانشسرای عالی را به پایان رساند و در تیرماه ۱۳۲۶ با سمت معلمی، به خدمت وزارت فرهنگ درآمد؛ و این شغل را، تا پایان عمر، حفظ کرد.

در سال ۱۳۲۶، به دنبال مشاهده سرسپردگی آشکار حزب توده به دولت شوروی، از این تشکل سیاسی جدا شد. سپس با عده‌ای دیگر از همفکرانش، تشکلی سیاسی به نام «نیروی سوم» را پی‌ریزی کرد.

اما سرانجام در اردیبهشت ۱۳۳۲، از این تشکل نیز کناره گرفت؛ و از آن پس، تا پایان عمر به صورت روشنفکری اجتماعی و معترض، اما منفرد، به حضور خود در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی ادامه داد.

وی همچنین در آخرین سال‌های زندگی خود، رجعتی مجدد - به شیوه خاص خود - به اسلام و تشیع کرد.

نخستین اثر منتشره از جلال آل احمد، «عزاداری‌های نامشروع» (۱۳۲۳) و اولین کتاب داستان انتشار یافته از وی «دید و بازدید عید» (۱۳۲۴) بود. پس از آن، کتابهای متعددی در زمینه‌های داستان، پژوهش، تکنگاری و ترجمه آثار نویسندگان فرانسوی از او منتشر شد؛ که از این میان، برخی همچون «مدیر مدرسه» (۱۳۳۷) «غرب‌زدگی» (۱۳۴۱) و «در خدمت و خیانت روشنفکران»، از شهرت بیشتری برخوردار شدند.

او، سرانجام در ساعت چهار بعد از ظهر هجدهم شهریور ۱۳۴۸، در کلبه خصوصی‌اش در اسالم گیلان، به مرگی زود هنگام، دیده از جهان فرو بست.*

* قابل ذکر است: ویرایش این مجموعه، در حد رسم الخط، علایم نگارشی و سرسطر رفتن یا نرفتن نوشته است. متنها دقیقاً همان نوشته اصلی نویسنده است.

فهرست

۹	خانم نزهت الدوله
۳۱	دفترچه بیمه
۵۹	عکاس با معرفت
۶۹	دزد زده
۸۳	جاپا
۹۳	مسلول
۱۱۷	زن زیادی
۱۳۷	بخچه مردم
۱۴۹	وسواس
۱۵۷	لاک صورتی
۱۷۹	وداع
۱۸۹	زندگی که گریخت
۱۹۹	گناه
۲۱۱	نزدیک مرزون آباد
۲۲۹	دهن کجی
۲۴۱	آرزوی قدرت
۲۶۷	اختلاف حساب
۳۰۳	الگمارک و المکوس

باری. اگرچه خانم نزهت الدوله کوچکترین فرزند پدر و مادرش بوده است، ولی زودتر از خواهرهای دیگر شوهر کرده بود و این روزها خودش هم افتخارآمیز اعتراف می کند که سر و گوش حسابی می چیده است. شوهر یکی از خواهرهایش وزیر است و شوهر آن دیگری، چهارسال پیش در تیمارستان خودکشی کرد. خانم نزهت الدوله هنوز بیست سالش نشده بود که شوهر کرد. شوهرش عضو وزارت خارجه بود. از خانواده های معروف بود و گذشته از آن پولدار بود. راستش را بخواهید، گرچه بهر صورت عشق و عاشقی آن دو را به هم رسانده بود، اما هم خانواده عروس و هم خانواده داماد حسابهای همدیگر را خوب واریسی کرده بودند و بی گذار به آب نرده بودند. برادر داماد، معاون وزارت خارجه بود و پدرخانم نزهت الدوله وزیر داخله. این بود که در و تخته خوب به هم جور شد.

باری. تا خانم نزهت الدوله آمد مزه عشق و عاشقی را بچشد که بچه دار شدند و عر و بوق بچه جای بگوش و بشندهای اول زندگی را گرفت. و هنوز بچه شان دو ساله نشده بود که شوهرش والی مازندران شد. پدر خانم هنوز نمرده بود و وزیر داخله بود و برای جمع و جور کردن زمینهای مازندران و یک کاسه کردن خرده ملکهای بی قواره آنجا، احتیاج به آدم کارآمد و امینی مثل دامادش داشت. زن و شوهر، ناچار شش سال آزرگار در مازندران ماندند. درست است که شوهر همه کاره بود و از شیر مرغ تا جان آدمیزاد در دسترس خانم نزهت الدوله بود، اما دیگر کار به جایی کشیده بود که وقتی میرزا منصورخان - شوهرخانم نزهت الدوله - از در تو می آمد، حوصله

نداشت از فرق سر تا نوک پای خانم را ببوسد. و در ولایت غربت کار عشق و عاشقی اصلاً به ته کشیده بود و بچه‌ها ناچار جای همه‌چیز را گرفتند و خانم که در خانه کار دیگری نداشت، برای رفع کسالت هم شده، تا توانست بچه درست کرد. سه تا دختر دیگر و یک پسر. میرزا منصور خان کم‌کم در خانه هم رسمی شده بود و با زنش همان رفتاری را می‌کرد که با رئیس نظمیه ایالتی. زنش را خانم صدا می‌کرد و به وسیله نوکر کلفت‌ها احوالش را می‌پرسید و اتاقش را جدا کرده بود و با اجازه وارد اتاق زنش می‌شد و بدتر از همه اینکه دیگر نمی‌خواست زنش او را منصور تنها صدا کند. می‌خواست در خانه مثل هر جای دیگر «حضرت‌المراد» باشد. و این دیگر برای خانم نزهت‌الدوله تحمل‌ناپذیر بود. برای او که این همه احساساتی و عاشق‌پیشه بود و عارش می‌آمد که از خانه پا بیرون بگذارد و با زنهای ولایتی و چلفتی رؤسا رفت و آمد بکند و این همه تنها مانده بود و در ولایت غربت این همه احتیاج به صمیمیت داشت و فقط دلش به بچه‌هایش خوش بود!

بدتر از همه اینکه هروقت پا از خانه بیرون می‌گذاشت، هزاران شاکی با عریضه‌های طاق و جفت، سر راهش سبز می‌شدند و حوصله‌اش را سر می‌بردند. و برای او که اصلاً کاری به این کارها نداشت، این یکی دیگر خیلی تحمل‌ناپذیر بود. ولی خانم نزهت‌الدوله باز هم صبر کرد. درست است که پدرش را با کاغذهای خودش کاس کرده بود تا شاید حکم انتقال شوهرش را بگیرد، ولی پدرش رسماً برایش نوشته بود که یک کاسه شدن املاک مازندران خیلی مهم‌تر از